

مطلق) برای عدالت است نه مطلق برنامه‌ریزی به منزله سیاست‌گذاری یا قانون‌گذاری. برنامه‌ریزی برای عدالت، یعنی این که دولت متولی و صاحب عدالت باشد؛ همچنان که «خدا به منزله رب» همه جا حضور دارد و دخالت می‌کند. خدای مقابل این خدا، خدای ساعت ساز است که به ساعت برنامه می‌دهد اما آن رازها می‌کند. اما جامعه یک ساعت نیست که نیاز به برنامه داشته باشد بلکه جامعه و بازار مانند طبیعت خودتنظیم است. نقش دولت عمدتاً ممانعت از تعرض خرده‌نظام‌ها به یکدیگر است؛ چنانکه «نیکلاس لومان» نشان می‌دهد. او «فرم‌های زندگی» ویتگنشتاین متأخر را گرفته و با نظریه سیستمی «تالکوت پارسونز» ترکیب می‌کند. بر این اساس، نوعی خودمختاری نسبی برای همه خرده‌نظام‌ها (هنر، اقتصاد و فرهنگ) قائل است. حضور رب‌گونه دولت نوعی تجاوز مداوم و ثابت به همه خرده‌نظام‌ها است. دولت باید مانند پلیسی خارج از خرده‌نظام‌ها بایستد و از عدم تداخل و مداخله آن‌ها در یکدیگر اطمینان بدهد. تضمین اصل رقابت همین است. نیز باید برای جبران فقر و عدم توان رقابت برای برخی اقشار، مداخله کرده و اصل بیشترین سود برای فقیرترین افراد را دنبال کند (اصل مینی مکس رالز).

باید گفت دولت شبیه خدای ساعت ساز نیست بلکه تا حدی شبیه ساعت ساز لاهوتی رخنه‌پوش است؛ یعنی در مواقع بحران اگر دولت مداخله نکند، تضمینی نیست که به خودی خود منطق بازار و منطق رقابت و شعور جمعی مردم که نوعی آگاهی آمیخته به سنت به منزله انبساط تجارب بشری و غرایز است، همه مشکلات را حل کند. دولت دست‌کم باید مانند آتش‌نشان و به منزله ناجی ورود کند؛ به شرطی که وضعیت اضطراری، آزادی را مخدوش نکند. حتی در مورد محرومان هم در صورت مداخله حداقلی و ضروری دولت، خود مردم احساس مسئولیت خواهند کرد و اعتماد بیشتری به فرایند کمک‌رسانی به کمتر برخوردارها و نابرخوردارها خواهند کرد. همچنین تنها در غیاب دولت است که اعتماد راستین و اصیل و عمیق رخ خواهد داد و نوعی معنا‌آفرینی جمعی و رهایی از بیهودگی را به همراه خواهد داشت.

دولت باید بی طرف باشد و این بی طرفی جز با قدری بیرون از حوزه عدالت ایستادن، ممکن نیست. البته این عقیده چنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، به این معنا نیست که دولت صرفاً یک پلیس است. در ایران به سبب فربه بودن و اقتدارگر بودن دولت، همواره یک نظریه دولت حداقلی و عدالت حداقلی منتفی بوده است. در حالی که اگر دولت هم خریدار و هم فروشنده باشد، غیرممکن است بتواند کمترین تمایلی به اصل بی طرفی داشته باشد.

اصل بی طرفی جان رالز در «عدالت به مثابه انصاف» یک شاهکار است. فرض کنید قرار است برای یک سازمان برنامه بنویسید (البته پرده جهل یا حجاب جهل یا veil of ignorance عمدتاً برای توافق بر سر حق است تا خیر). شما تنها در صورتی موفق به تدوین یک برنامه منصفانه خواهید شد که ندانید در آینده رئیس آن سازمان هستید یا مراجعه‌کننده یا کارمند آن. در این صورت، آن قدر به رییس اختیار نمی‌دهید؛ چون ممکن است روزی خود شما کارمند آن رییس شوید و از طرفی دیگر، آن قدر اختیارات او را کم نمی‌کنید، چون ممکن است خود شما رییس شوید. شما تنها در یک حجاب جهل قادر خواهید بود انصاف را رعایت کنید. اما دولت در ایران به سبب پیش‌فرض اندود بودن، پیشاپیش می‌داند حمایت از چه کسی یا گروهی و به چه میزان به سود او و زیان او است و بنابراین نمی‌تواند ضامن اصل رقابت باشد بلکه رقابت، در بهترین حالت رقابت دولت با خودش (کارتل‌ها و تراست‌های سیاسی) یا رقابتی در دولت و نه جامعه مدنی و میان شهروندان است. دولت برای همین باید تا می‌تواند بی طرف باشد (البته بی طرفی مطلق و لیبرالی نه ممکن است نه مطلوب).

آزادی منفی می‌گوید آزادی تو، آزادی من را حد می‌زند و تعیین مرز می‌کند. عدالت منفی هم می‌گوید آنچه روامی دارم که «دیگری» در حق من انجام دهد، من هم در حق دیگری انجام می‌دهم؛ به شرطی که آزادی او و خود را مخدوش نکند. ▶